**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020915**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من می‌خواهم یک بار دیگر بحث‌ها را به یک سبک دیگری دنبال کنم، بعضی از تعبیراتی که شاید در ضمن بحث‌ها به درستی ادا نشده باشد روشن بشود و درست بیان بشود. ما در باب معلومات در دایرۀ معلومات در ذهن خود ما یک سری مفهوم‌هایی داریم که جدا جدا هستند، مثل مفهوم مثلا کتاب، زید، عمرو، قائم. ذهن انسان قادر هست بین این مفاهیم یک ربطی ایجاد کند. ربط اوّلاً و بالذات فعل نفسانی است، فعل ذهنی است، از سنخ افعال است. البته در مرتبۀ بعد از این که این فعل ایجاد شد احیانا ممکن است یک دلالت و حکایتی از خارج هم داشته باشد، بین مفاهیم ذهنیه، مراد از مفهوم آن مفاهیم مستقل مثل زید، عمرو، قائم، کتاب امثال اینها و افعال ذهنیه این تفاوت هست که آن مفاهیم نقش از خارج دارند، در خارج یک چیزی تحقق دارد آن نقشش در ذهن انسان شکل می‌گیرد. ولی افعال ذهنیه اوّلاً و بالذات یک نوع عمل‌هایی هستند که در ذهن انسان شکل می‌گیرند. این عمل‌ها مثل اضافه: کتابُ زید، مثل وصف: زیدٌ القائم. اینها دو سنخ هست، یک سنخش ربط ناقص هست، یک سنخش ربط تام هست. قبل از این خوب بود این نکته را من تذکر می‌دادم که ما در دو مرحله بحث باید دنبال کنیم، یک بحث تحلیل حقیقت علم انسان قبل از این که اصلا بخواهیم آن علم را به دیگری منتقل کنیم و باب الفاظ را باز کنیم، این مرحله‌ای که ما داریم الآن صحبت می‌کنیم مال این مرحله است، من الآن اصلا به الفاظ کار ندارم، آن مفاهیمی که در ذهن انسان شکل می‌گیرد یک موقعی یک سری مفاهیم داریم زید داریم، عمرو داریم، قائم داریم، القائم داریم، کتاب داریم، اینها ۵ تا مفهوم جدا جدا هستند، این مفاهیم را ذهن انسان این قدرت را دارد که بینشان ربط ایجاد کند. ربط یک فعل ذهنی است و این فعل ذهنی انحاء دارد، این فعل ذهنی گاهی اوقات یک ربط ناقص هست، مثل کتاب زیدٍ، ربط اضافی، یا زیدٌ القائم، ربط وصفی، گاهی اوقات ربط تام هست مثل زیدٌ قائمٌ. خب ربط ناقص که ایجاد می‌شود انحاء و اقسام ما ربط ناقص داریم.

**شاگرد:** فرمودید قسم اوّل از مفاهیم لزوما باید از خارج به ذهن؟

**استاد:** نه، مرادم از خارج به ذهن یعنی ارتباط مستقیم با خارج دارند، حکایت از خارج دارند، بحث من در این نیست که از کجا آمدند، یعنی مفهومی هست که یک موطن اصلی، یعنی حاکیه هستند، این که می‌خواهم بگویم، نه این که اوّل در خارج باید باشد بعد در ذهن شکل بگیرد، مرادم از این جهت این نیست که اوّل مفهوم در ذهن می‌آید حاکی از خارج یا اوّل در خارج است بعد به ذهن، آن حیثیتش را نمی‌خواهم چیز کنم، می‌خواهم بگویم مفهوم‌هایی هستند ربط مستقیم با خارج دارند، ارتباط، حکایت یک مقوله‌ای هست، بعضی از مفاهیم با آن خارج ارتباط دارند حالا اوّل آن است، دوم این است، آنها را الآن در صدد بیان آن جهتش نیستم که

**شاگرد:** مفهوم ققنوس که واقعیت خارجی ندارد

**استاد:** آنهایش را حالا من، حالا چطور است این مفاهیم چیز شکل می‌گیرد اینها را الآن در مقام بیانش نیستم.

**شاگرد:** حکایت از خارج الآن چجوری است؟

**استاد:** دارد، حالا آن را بعد صحبت هم می‌کنم در مورد آن، اجازه بدهید من عرض کنم، آن صحبت می‌کنم. علی ای تقدیر ما یک سری مفاهیمی داریم حالا بگذار همینجا من همین مطلب را عرض بکنم، این خارجی که ما اینجا می‌خواهیم بگوییم مراد خارج عینی به آن معنا نیست، فرض کنید مفهوم عدم، مفهوم عدم یک مفهوم اسمی است ولی ظرف خارج که ظرف این مفهوم نیست که. وقتی می‌گوییم زیدٌ معدوم، زید معدومٌ که بهش حمل می‌شود، به هر حال ما ذهن انسان یک قدرتی دارد، یک ظرف وجودی اوسع از ظرف خارج بسازد، حالا این ظرف به چه شکلی هست؟ تحلیل این ظرف چی هست، آن یک مرحلۀ دیگری هست. چیزهایی مثل ققنوس، چیزهایی مثل شریک الباری، امثال اینها در این ظرف اوسع وجود دارند و این خارجی که ما می‌خواهیم بگوییم مراد از خارج نه خارج عینی محقق، ولو به این معنای واسعی که می‌خواهیم اینجا تعبیر بکنیم و ربطی که اینجا، حالا این را عرض می‌کنم بعضی‌ها تصور کردند مراد خارج عینی عینی است بعدا به مشکلاتی برخورد کردند، من جمله این که در قضایای کاذبه شما چی کار می‌کنید؟ قضیه‌ای که اصلا واقعیت خارجی ندارد، حالا چه محال باشد چه محال نباشد، لازم نیست محال باشد. زید عالمی اصلا وجود ندارد، ما می‌گوییم زید عالمٌ، زید عالم از چی حکایت می‌کند؟ مراد ما از آن ظرف خارج که می‌گوییم مراد خارج محقق آنچنانی نیست، ولو یک ظرفی اوسع از ظرف خارج، حالا تعبیری که بعضی وقت‌ها فلاسفه به کار می‌برند به نام عالم نفس الامر امثال اینها، حالا می‌خواهید آن تعبیر را بکنید، هر تعبیر دیگری که می‌خواهید تعبیر بکنید. ذهن انسان می‌آید بین مفاهیم مختلف ربط ایجاد می‌کند، ربط یک فعل ذهنی است، این فعل ذهنی علاوه بر این که بین آن دو تا مفهوم ربط ایجاد می‌کند، احیانا می‌تواند طرف ربط را هم تغییر بدهد، یک رنگی بهش ایجاد بکند. مثلا کتاب یک مفهومی هست که تمام کتاب‌ها را ازش حکایت می‌کند، ولی وقتی می‌گوییم کتابُ زیدٍ معرفه می‌شود فقط بر یک کتاب این کتاب زید هست دلالت می‌کند. معرفه شدن یعنی از کلی به جزئی تبدیل می‌شود و این شکلی است، گاهی اوقات آن ربطی که هست تعبیری که مرحوم آقای خویی تعبیر می‌کنند تضییق، حالا تضییق گاهی اوقات از این هست که یک کلی تبدیل بشود به جزئی اضافی، گاهی اوقات ممکن است تبدیل بشود به جزئی حقیقی و اصلا معرفه بشود. خب اینها یک مدل فعالیت ذهنی به فعل ذهنی است، آن ربط وصفی هم می‌تواند وصف تضییقی باشد، ربط توضیحی باشد، وصف توضیحی باشد، انواع و اقسام را ما داریم. این ربط‌های ناقصه. ما یک ربط‌های تامی هم داریم که این ربط تام با ربط ناقص فرقش این است که در ربط ناقص دو تا مفهوم در هم ادغام می‌شوند یک مفهوم واحد مرکب را تشکیل می‌دهند، مثل زیدٌ القائم یک مفهو. وحدانی ولی مرکب، یا کتاب زید یک مفهوم وحدانی ولو مرکب هست. ولی در ربط تام اینها یکی نمی‌شوند، دو تا مفهوم جدا هستند، فعل ذهنی حکم کردن می‌آید بین زید ذهنی و قائم ذهنی ربط ایجاد می‌کند البته مراد ما این است که از این که می‌گوییم ذهنی هست این نیست که هیچ ارتباطی با خارج ندارد، نه، این ذهنی یعنی حکم کردن به معنای این هست که یک مفهومی را، دو تا مفهومی که در عالم ذهن مختلف هستند ما حکم به اتحاد اینها می‌کنیم، اتحاد یک طرفش ذهن است، که ظرف تغایر است، یک ظرفش خارج است که ظرف وحدت است، اتحاد فعل ذهنی است که از یک جهت با تغایر دو مفهوم ارتباط دارد، از یک جهت این مفهوم، این که می‌گویم دو تا مفهوم متغایر یعنی مفهومی که حتی بعد از حکم هم یکی نمی‌شوند، به خلاف نسبت ناقصه، ربط ناقص، در ربط ناقص بعد از ایجاد ربط اینها یکی می‌شوند، یکی می‌شوند یعنی در یک مفهوم واحد مرکب ادغام می‌شوند، ولی در ربط تام اینجور نیست، یکی نمی‌شوند، ولی با وجودی که یکی نمی‌شوند یک چیزی به نام حکم داریم، حکم یعنی این دو تا مفهومی که در ذهن مغایر هستند در عالم خارج یکی هستند، این نکته را توجه بفرمایید، گاهی اوقات تصور می‌شود که این هیئت ناقصه دال بر نسبت خارجیه است. این معنا به یک معنا درست است و به یک معنا غلط است. اگر مراد این هست که این ربط هیچ گونه، در عالم ذهن در این مفاهیم اطرافش هیچ تغییری ایجاد نمی‌کند، صرفا می‌خواهد از یک رابطۀ بین آن خارج حکایت کند این درست نیست، چون کتاب دال بر یک افراد عدیده است، زید دال بر یک وجود خاص است، ما نمی‌خواهیم بین همۀ کتاب‌های خارجی و زید یک ارتباطی قائل بشویم، نه، ربط ناقص اوّل می‌آید در این مفاهیم تغییراتی ایجاد می‌کند، یکی از تغییرات تضییق یک طرف ربط است، این تضییقی که ایجاد می‌شود و آن مضیق می‌شود در طول تضییق ما بین کتاب خارجی که مضیق است که مفهوم عام کتاب نیست، آن کتابی که مربوط به زید است، بین کتاب و زید عبارت کتاب زید از آن ربطی که بین اینها هست حکایت می‌کند. یعنی این مفهومی که در ذهن من اینجا شکل گرفته این مفهوم از یک، یعنی مفهوم آن فعل ربطی که بین کتاب و زید ایجاد می‌شود و کتاب و زید را یکپارچه می‌کند، از یک طرف فعلی از افعال نفس انسان است، یعنی این دو تا مفهوم را با همدیگر ارتباط برقرار می‌کند این فعل، احیانا در یک طرف یا دو طرف این نسبت این مربوط و مربوط الیه تغییراتی ایجاد می‌کند. بعد از تغییراتی که ایجاد کرد بالأخره از یک نوع ربط خارجی حکایت می‌کند، البته این در فعل ناقص است، ربط ناقص است، ولی ربط تام حتی این مقدار حکایت از ربط خارجی ندارد، ببینید خارج وقتی ما می‌گوییم زید قائم در خارج یک زید نداریم، یک قائم نداریم که اینها با همدیگر مرتبط باشند، این را دقت کنید، خارج ظرف وحدت است نه ظرف اتحاد است، و قضیه دال بر اتحاد موضوع و محمول است، یعنی دو تا شیءای که از یک جهت متغایرند، از یک جهت متحدند، خارج آن جهت اتحادش است، اصلا حیث تغایر اینجا وجود ندارد، به خلاف نسبت ناقصه. یعنی نسبت ناقصه ما کتاب و زید را که در نظر می‌گیریم. البته تمام نسب‌های ناقصه را هم نمی‌خواهم بگویم، بعضی از، مثلا اضافه اینجوری است، ولی در مورد شاید چیز بتوانیم اینجوری هم نیست زیدٌ القائم اصلا آن هم اینجور نیست، زید القائم در عالم خارج یک زید قائم بیشتر ما نداریم. می‌شود زید قائم، شبیه آن است. ما احیانا ممکن است آن ربطی که ایجاد می‌شود در عالم خارج هم یک ما به ازایی ما برایش ولو به نحو اندکاکی تصویر بکنیم. ولی آن چیزی که جامع بین جمیع ربط‌ها هست این است که ربط یک فعل ذهنی است و اوّلا و بالذات بین مفاهیم برقرار می‌شود، نکتۀ اصلی که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است. تصور می‌شود که تعبیری که، یکی دو تا تعبیر ما داریم در کلمات آقایان، یکی این که می‌گویند، حالا قبل از آن بگذارید یک ادامه بدهم بعد برمی‌گردم این را توضیح می‌دهم. ما عرض کردیم ربط ناقص انواع و اقسامی دارد، و ربط تام هم انواع و اقسامی دارد. ربط ناقص می‌تواند ربط اضافی باشد، می‌تواند ربط وصفی باشد، یک سری ربط‌های دیگری هست که نفس هیئت جملۀ ناقصه کافی نیست برای افهامش، ربط ظرفی بین دو شیء از سیر من الکوفة، ربطی بین سیر و کوفه می‌خواهیم ایجاد کنیم که در این ربط کوفه یک رنگ خاصی پیدا می‌کند، یعنی به عنوان ابتدا السیر مطرح می‌شود. السیر الی البصرة، ربط انتهایی. الجلوس علی المنبر، ربط استعلایی، امثال اینها. این یک جور که ربط‌هایی که مربوط به جملۀ ناقصه هستند، به ربط‌های ناقص هستند، گاهی اوقات این ربط‌ها به دلیل این که یک سنخۀ خاصی هستند برای این که آن سنخۀ خاص تحقق پیدا کند یک حرف خاصی ما مجبوریم اضافه کنیم به آن هیئت تا دال بر آن سنخۀ خاص باشد. در ربط تام هم ما همین داریم، ربط تام هل استفهامیه در واقع یک نوع نسبت تامۀ استفهام. ما نسبت تامه انواع و اقسام داریم، در جلسۀ قبل من ۵ تا جمله به کار بردم که ۴ تایش نسبت تامه بود. گفتم هندٌ طالقٌ. هل هند طالق؟ هندٌ طالق خبری، هندٌ طالق انشائی، هل هند طالق؟ این جملۀ استفهامی، لیکن هندٌ طالقاً، انشائی. و هندٌ الطالق. هندٌ الطالق آن نسبت ناقصه است، ربط ناقص است آن از بحث خارج است. ما ۴ جور نسبت تامه داریم، این نسبت تامه را گاهی اوقات یک لفظ جدیدی اضافه می‌کنیم برای این که آن نسبت خاص را افاده کنیم. این نسبت خاص، یعنی نسبت تامۀ استفهامیه، نسبت تامۀ انشائیۀ طلبیه، نسبت تامۀ انشائیۀ غیر طلبیه، اینجور چیزها. این نکته را حالا، به نظر می‌رسد که حروف مکمل‌های ربط، ما دال بر نسبت تامه، ربط تام، نسبت تعبیر نکنم ربط من تعبیر می‌کنم. در ذهن انسان وقتی یک ربطی شکل می‌گیرد، حالا ربط تام یا ربط ناقص، خب برای این که از این ربط من حکایت کنم، گاهی اوقات من یک مفهومی در ذهن من وجود دارد، می‌خواهم مشابه این مفهوم را در ذهن مخاطب ایجاد کنم، یک سری الفاظ هستند بر آن مفاهیم ذهنیه دال هستند، زید، عمرو، قائم، کتاب، اینها الفاظی هستند که بر آن چیزهایی که در ذهن من هستند حکایت می‌کنند و من اینها را به کار می‌برم تا مشابه‌اش در ذهن مخاطب ایجاد بشود، یک سری الفاظی هستند که بر آن افعال نفسانیه حکایت می‌کنند، مثلا آن ربط نفسی، حالا ربط وصفی یا ربط اضافی یا ربط اسناد تامی. اینها بر آنها حکایت، هیئت ناقصه یا هیئت تامه. این هیئت ناقصه یا هیئت تامه گاهی اوقات یک مکمل‌هایی دارند، حروف آن چیزهایی هستند که یا خود آن الفاظ دال بر هیئات هستند یا هیئت ناقصه، یا هیئت تامه، یا مکمل هیئت ناقصه یا مکمل هیئت تامه هستند، البته حروف ربطی، حالا بعد توضیح می‌دهم که حروف همه‌شان حروف ربطی نیستند به این معنایی که می‌گوییم، این که حالا ما گفتیم حروف انحاء و اقسامی دارند، ما فعلا در مورد حروف ربطی می‌خواهیم صحبت کنیم. یک توضیحی اینجا اشاره بکنم، آن این است که ببینید کلمۀ حروف جری مثل فی، اینها مربوط به هیئت تامۀ جمله نیست، مربوط به ربط ناقص است، توضیح ذلک، ببینید ما می‌گوییم سر من الکوفة، یا سار زید من الکوفة. یا السیر من الکوفة. این مِنْ در این سه جمله معنایش تغییر می‌کند؟ معنایش تغییر نمی‌کند، در حالی که آن سار زید من الکوفة یک جملۀ تامه است، سر من الکوفة یک جملۀ تامه است، هل سار زید من الکوفة یک جملۀ تامه است، ولی السیر من الکوفة یک جملۀ ناقصه است، مِنْ در جملۀ تامه و جملۀ ناقصه هر دو به کار می‌رود و معنایش یکی است. دقت بفرمایید این را که می‌خواهم بگویم را، مِنْ متعلق به فعل است نه متعلق به هیئت جمله، نحاة هم همین را می‌گویند، می‌گویند مِنْ متعلقش سیر است، نه متعلقش سار بما انه جملة، فعل ما مشتمل بر یک ماده‌ای هست و مشتمل بر یک هیئتی هست. آن مادۀ سیری که در سار وجود دارد این مِنْ به آن تعلق دارد و آن را مضیق می‌کند، سیر انحاء و اقسام دارد. یک سیر خاصی که مبدائش کوفه را می‌خواهد بیان کند. اینجور حروف جری که اینجوری هست این حروف جر مربوط هستند به تکمیل ماده، یعنی اینجور تعبیر بکنم، تکمیل نسبت ناقصه، ما بین سیر و کوفه می‌خواهیم ربط برقرار کنیم. اگر ربطی که بین سیر و کوفه را می‌خواهیم برقرار کنیم اصل الربط را می‌خواهیم بگوییم آن هیئت اضافی، اصل ربط. ولی اگر ربط را می‌خواهیم یک قسم خاص، یک جور خاصش کنیم، یعنی آن ربط را یک مدل، یک لون خاصی به آن ربط بدهیم. می‌آییم مِنْ اضافه می‌کنیم، السیر من الکوفة، من الکوفة دال به علاوۀ آن هیئت سیر و کوفه که به همدیگر چسبیدند، السیر من الکوفة در واقع بین سیر و کوفه را، حالا بفرمایید هیئت نیست خود این مِنْ جای آن هیئت هم هست، یعنی مِنْ به منزلۀ این هست که ما آمدیم سِیْر و کوفه را به هم مرتبط کردیم آن نسبت ناقصه‌ای که، حروف جر دال بر نسب ناقصه هستند و و نسب ناقصه بین فعل، یعنی مادۀ فعل و مجرور به حرف جر ربط خاصی ایجاد می‌کنند و این با هل فرق دارد، هل مربوط به مرحلۀ اسناد تام است، آن نسبت را، نسبت تام را به لون خاص، عرض کردم نسبت تامۀ خبریه داریم، نسبت تامۀ استفهامیه داریم، نسبت تامۀ انشائیه داریم، برای این که این نسبت تامۀ ما مشخص بشود کدام یک از این نسب تامه است حالا بفرمایید ربط تامه است ما از یک سری حروفی استفاده می‌کنیم، یکی از آن حروف هل است، یکی از آن حروف لام طلب است، امثال اینها. اینها دال بر آن نسبت تامه هستند. پس بنابراین این حروفی که ما داریم، حروف دال بر نسب هستند، یا جزء الدال بر نسبت هستند. هل به علاوۀ آن هیئت جمله این مجموعه دال بر نسبت استفهامیه هستند، هل جزء الدال است، ما این که در بعضی تعبیرات تعبیر می‌کردیم که. این نکته را می‌خواهم بگویم هل که بر سر جمله داخل می‌شود آن جمله را ناقصه به آن معنا نمی‌کند که، ما ناقصه می‌گفتیم ناقصه، یعنی ربطی که طرفین ربط با همدیگر یک مفهوم واحد مرکب را بسازند، هل همچین کاری نمی‌کند، اینجور نیست که ناقصه کند جمله را، یک ربط ناقص ایجاد کند. بله هل و آن هیئت جمله با همدیگر این مجموعه یک نسبت تامۀ استفهامیه را دلالت می‌کنند. پس حروف دال بر ربط ناقص یا ربط تام یا جزء الدال بر ربط ناقص و ربط تام هستند. و این حروف ربطی این شکلی هستند. البته یک اقسام دیگری از حروف هم هست که آن را ما بعدا صحبت می‌کنیم. اینجا یک سری نکاتی را مناسب است گوشزد کنم، یکی این که مرحوم نایینی تعبیر می‌کند که حروف ایجادی هستند، معنای حروف ایجادی هستند و آقای روحانی توضیح می‌دهند که حروف سنخه‌اش سنخۀ وجود است، نه سنخه‌اش سنخۀ مفهوم است. به نظر می‌رسد که این مطلب کاملاً درست است، ولی تمام الحقیقة نیست، قسمتی از حقیقت است. یعنی حروف برای این هست که یک فعل ذهنی را که در ذهن متکلم شکل گرفته است مشابه‌اش را در ذهن مخاطب ایجاد کند. فعل را می‌خواهد مشابه‌سازی کند ولی همین فعلی که در ذهن متکلم شکل گرفته اینجور نیست که از جنبۀ حکایی خالی خالی باشد، عرض کردم کتاب زید ولو بین کتاب و زید یک نوع ارتباطی برقرار می‌کند ولی همین کتاب زید به هر حال از یک نوع ربط خارجی بین کتاب و زید حکایت می‌کند، البته ربطی که در طول آن مفهوم‌سازی که آن ربط کار اصلی‌اش آن مفهوم‌سازی هست حکایت می‌کند. البته الزاما اینجور نیست، عرض کردم الزاما لازم نیست آن ربط‌ها از یک ربط خارجی حکایت کنند. جایی که ربط تام هست هیچوقت اینجور نیست. یعنی بین زیدٌ قائمٌ، عالم خارج عالم وحدت است ولی این ربط دال بر اتحاد است، اتحاد موطنش ذهن است، این که آقای صدر می‌گوید نسب تامه موطنش ذهن است کاملا درست است، موطن نسب تامه ذهن است، ولی نسب ناقصه، البته در مورد نسب وصفیه نمی‌توانم بگویم، نسب وصفیه موطنش این که ما بگوییم در خارج هم بین زید و القائم یک نحو، اصلا دو تا وجود ندارند که بین اینها ارتباط برقرار بشوند.

**شاگرد:** دو تا واقعیت که هست

**استاد:** نه دو تا واقعیت نیست اصلا یک واقعیت وحدانی هست که دو تا عنوان برش صدق می‌کند. این واقعیت خارجی هم زید است هم القائم است. بحث این است، این واقعیت خارجی هم زید است هم القائم است. یعنی وحدت دارند نه اتحاد، آن که من می‌خواهم تکیه کنم این است، از واقعیت خارجی دو تا عنوان می‌شود انتزاع بشود، یکی عنوان زید، یک عنوان القائم. این زید و القائم که از آن واقعیت خارجی حکایت می‌کنند ما می‌توانیم با یک مفهوم زید القائم از آن حکایت کنیم.

**شاگرد:** در مورد خدا می‌گویند صفاتش عین ذاتش است ولی موجودات غیر خدا که دیگر صفاتش

**استاد:** نه، بحث قیام و زید نیست، القائم و زید است.

**شاگرد:** نه صفات

**استاد:** نه صفات. القائم با زید یکی است، ولو به اعتبار این که، قیام و زید را با همدیگر جدا کنید. آن که بحث هست در مورد خداوند آن قیامش هم با چیز یکی است. یعنی خدا علمش و ذاتش یکی است، ما قیام با زید یکی نیست، دو تاست، ولی ما بین زید و قیام ربط ایجاد نمی‌کنیم، بین زید و القائم ربط ایجاد می‌کنیم، و زید و القائم یکی است. این فرق با همدیگر، تفکیک باید کرد، بنابراین القائم عرض نیست، قیام عرض است، عرض می‌گویند با محلش فرق دارد، با جوهر فرق دارد. این ربطی به آن بحث‌ها ندارد.

یک تعبیری حالا عرض کردم یک تعبیری مرحوم نایینی دارد، این تعبیر این هست که حروف ایجادی هستند، درست است، ایجادی هستند یعنی این که حروف از یک فعل ذهنی حکایت می‌کنند. ما اینجور می‌خواهیم تفسیر کنیم. اگر این را اینجور تفسیر کنیم، نه از یک مفهوم ذهنی. هیئات تامه و هیئات ناقصه و حروف که می‌توانند مکمل هیئات تامه یا هیئات ناقصه یا دال بر هیئات تامه یا هیئات ناقصه باشند این حروف در واقع از یک فعل ذهنی حکایت می‌کنند نه از یک مفهوم ذهنی. عرض کردم در طول آن فعل ذهنی احیانا یک سری مفاهیمی هم می‌توانند ازشان حکایت بکنند که آن در هیئات ناقصه است نه در هیئات تامه، در بعضی از هیئات ناقصه است. حالا یک هیئت ناقصۀ دیگر هم عرض بکنم، هیئت تردیدیه، این مثال‌هایی که زدم زید، عمرو، قائم و کتاب، زید و عمرو را برای این آوردم که گاهی اوقات ما بین زید و عمرو یک ربط ایجاد می‌کنیم با «أو»، زید أو عمروٌ. أو گاهی اوقات رابط بین مفردات است، می‌گوییم زید أو عمروٌ عالمٌ. هذا الکتاب او ذاک الکتاب نجسٌ، این قبل از نسبت اینجا چیز می‌کنیم. گاهی اوقات ممکن است بگوییم مربوط به جملۀ تامه است این که مربوط به جملۀ تامه است می‌گوییم زیدٌ عالمٌ أو عمروٌ جالس، این أو بین دو تا مفرد رابطه ایجاد نمی‌کند. یعنی در مقام مفهوم‌سازی نیست، بلکه می‌خواهد یک حکم تردیدی ایجاد می‌کند. ما حکم تردیدی هم داریم، یعنی حکمی که می‌گوییم یا این قضیه صادق است یا این قضیه صادق است. یکی از اقسام مفاهیم ما مفهوم تردیدی است که این مفهوم تردیدی گاهی اوقات مفهوم افرادی است، زید أو عمروٌ، گاهی اوقات آن أو مربوط به مرحلۀ حکم است، این دو جور هم ما داریم، حکم مردد، یا این، یا این. یک سنخ از، یعنی حکم ما حکم استفهامی داریم، حکم اخباری داریم، حکم اخباری می‌تواند حکم اخباری معین باشد، می‌تواند حکم اخباری مردد باشد. یکی از اصناف حکم اخباری است، و ممکن است انواع و اقسام دیگری هم برای اینها بتوانیم تصویر بکنیم. البته گاهی اوقات این نسبی که ما می‌خواهیم بگوییم از دو جمله ترکیب نمی‌شود، از دو تا مفرد ترکیبات مختلف، تنوع‌های مختلفی در ترکیب وجود دارد. یکی از حروف «إنْ» شرطیه است. «إنْ» شرطیه یک نسبت جدید ایجاد می‌کند، آن نسبت اخبار، نسبت اخباریۀ مشروط، در مقابل نسبت اخباریۀ مطلق. ببینید این نسبت اخباریۀ مشروط که ما اینجا می‌خواهیم صحبت کنیم مرادمان این نیست که اگر فلان حادثه اتفاق بیفتد تازه اخبار می‌دهم، اخبارش بالفعل است، مخبر عنه‌اش مشروط است، همین الآن دارم اخبار می‌دهم، ولی اخبار مشروط دارم می‌دهم، اخبار مشروطش همین الآن وجود دارد، اخبار دو جور داریم، اخبار مطلق داریم و اخبار مشروط داریم. بنابراین این از اوّل، این تصویری که، این بیانی که مرحوم حالا آخوند دارند که می‌گویند که ما اوّل شیء را مقید می‌کنیم بعد انشاء مقید می‌کنیم این را کاملا می‌توانیم تأیید کنیم، البته با توضیحی که الآن وقت گذشته من شنبه این را می‌خواهم توضیح بدهم. ببینید ما دو تا نکته را اینجا باید توضیح بدهیم. یکی اینکه این تعبیری که در کلمات آقایان هست که موضوع له حروف خاص است، وضع عام موضوع له خاص است یعنی چی؟ این درست است درست نیست؟ این یک. دوم این که آقایان می‌گویند حروف معنایش آلی است، استقلالی نیست، حالة للغیر است، فی الغیر است، این را توضیح بدهیم آیا درست است یا درست نیست؟ به چه معناست؟ هم جزئیت حروف نیازمند توضیح هست، هم آلیت حروف نیازمند به توضیح هست، این را ان شاء الله در جلسۀ آینده توضیح خواهیم داد. حالا فردا ان شاء الله کلاس راهنما عرض کردم بحثی که آقای خویی مطرح کردند و آقای صدر در مورد حقیقت هیئت تامه و هیئت ناقصه دنبال کردند از آقای صدر نقل می‌کنند از آقای خویی اعتراضاتی نقل کردند آن بحث آقای صدر را ملاحظه بفرمایید فردا ساعت یازده خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد